

از روابط فرهنگی تا نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل: مروری بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل

فرهاد عطایی^۱ - نسیم سادات واسعی زاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱

تاریخ تصویب: ۹۲/۴/۲۴

چکیده

پس از چند دهه غفلت از نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل، در سال‌های اخیر دوباره این عامل مورد توجه قرار گرفته است. با وجود این، زمانی که از نقش و جایگاه فرهنگ در این عرصه سخن می‌رود تعابیر متفاوت و گاه ناقصی از این ارتباط مطرح می‌شود. هدف این نوشتار دسته‌بندی پیوندهای ممکن میان فرهنگ و عرصه روابط بین‌الملل است. بدین منظور، متون مختلفی را که به نحوی به دو موضوع فرهنگ و روابط بین‌الملل پرداخته‌اند بررسی کرده‌ایم. این بررسی نشان می‌دهد که اگرچه این حوزه اولویت‌های سیاست فرهنگی در سیاست خارجی کشورها و در نتیجه روابط فرهنگی ملل را نیز در بر می‌گیرد، اما زمانی که از نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل و به طور خاص از تاثیر فرهنگ بر سیاست خارجی

۱. استاد و عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران atai53@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران n.vaseie@ut.ac.ir

سخن می‌رود این اثرگذاری از روابط و موضوعات فرهنگی فراتر می‌رود و دامنه‌ای به وسعت سیاست خارجی می‌یابد و هر تصمیم در این عرصه، همچون دیگر عرصه‌های تصمیم‌گیری، می‌تواند متاثر از فرهنگ باشد. اما نقش فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل به همین جا ختم نمی‌شود. نقش تفاوت‌های فرهنگی در نگاه به نظام بین‌الملل و بروز سوء تفاهم‌ها، اختلافات و منازعات نیز ابعاد دیگری از این اثرگذاری است. این دسته‌بندی در نهایت با بررسی نظریه ند لیو تحت عنوان نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل تکمیل می‌شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، روابط بین‌الملل، روابط فرهنگی، دیپلماسی، سیاست خارجی، نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل، سازه‌نگاری.

مقدمه

فرهنگ و روابط بین‌الملل ممکن است در نگاه اول دو مقوله متفاوت، متعلق به دو سطح مختلف به نظر برسد. اما با نگاهی دقیق‌تر می‌توان پیوندهای عمیقی بین این دو مقوله شناسایی کرد. زمانی که از نقش و جایگاه فرهنگ در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل سخن می‌رود تعابیر متفاوت و گاه ناقصی از این ارتباط مطرح می‌شود. آیا مقصود از نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل صرفاً روابط فرهنگی‌ای است که دستگاه سیاست خارجی کشورها عهده‌دار آن است؟ آیا می‌توان چنین نتیجه گرفت که توجه به عامل فرهنگ تنها همکاری با کشورهایی با پیشینه‌ی فرهنگی مشابه را در بر می‌گیرد؟ آیا فراتر از آن نمی‌توان به فرهنگ و قدرت فرهنگی به عنوان یک منبع قدرت نرم نگریست که در تعاملات بین‌المللی نقش دارد؟ به جز این، در عرصه سیاست خارجی کشورها به عنوان زیر مجموعه‌ی مهمی از حوزه روابط بین‌الملل، آیا فرهنگ می‌تواند بر نحوه انتخاب اهداف و ابزارهای سیاست خارجی موثر باشد؟ نگاه کشورها به نظام بین‌الملل، هویتی که

هر واحد سیاسی برای خود تعریف کرده و بر آن مبنا به ایفای نقش در عرصه روابط بین‌الملل می‌پردازد، نحوه‌ی برخورد با منازعات، همگی می‌توانند از فرهنگ متأثر باشند.

در مورد این که رهیافت‌های فرهنگی چه کمکی به فهم عمیق‌تر روابط بین‌الملل می‌کنند دو مینیک ژکن-بردال^۱ و همکارانش به اثرات مختلفی اشاره می‌کنند. به تعبیر آنان رویکردهای فرهنگی از تحلیل‌هایی که صرفاً به تاثیر منافع و منابع قدرت گروه‌های انسانی بر نظام بین‌الملل می‌پردازند فراتر می‌رود و در کنار توجه به نقش برداشت گروه‌ها از منافع و قدرت، به حوزه‌های احساس تعلق افراد و چگونگی شکل‌گیری ادراکات مشترک در مورد منافع و قدرت نیز می‌پردازد. «رویکردهای فرهنگی در صدد آنند تا نشان دهند که مفاهیمی چون منافع، قدرت و هویت‌های جمعی کنشگران بین‌المللی به شیوه مطلوب آنان برای سازماندهی به روابط اجتماعی، برداشت آنان از زمان و فضا، نظام‌های توزیع افتخار و سرزنش و شیوه مرجح آنان برای برخورد با منازعات گره خورده است» (Jacquin-Berdal et al., 1998: 6 & 7). اما ارتباط فرهنگ و عرصه روابط بین‌الملل به همین جا ختم نمی‌شود. بردال و همکارانش می‌نویسند:

فرهنگ‌ها به سهم خود و از طریق ایجاد هویت‌های قومی، ملی و سیاسی در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل ایفای نقش می‌کنند. علاوه بر این، فرهنگ‌های مختلف دیدگاه‌های مختلفی را درباره‌ی بایستگی نظام بین‌الملل در بر دارند. در درون نظام بین‌الملل نیز اهداف کنشگران و ابزارهای دستیابی به این اهداف توسط فرهنگ‌هایی که این کنشگران بدان‌ها تعلق دارند تعیین می‌شود (Jacquin-Berdal et al., 1998: 7).

1 Dominique Jacquin-Berdal

در مجموع، به نظر می‌رسد درک عمیق از وضعیت سیاست جهان و مناسبات بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود مگر آن که علاوه بر توجه به اثرات ساختارهای نهادی و صورتبندی‌های قدرت، موضوعات فرهنگی نیز مورد توجه قرار گیرد. این درحالی است که رشته روابط بین‌الملل از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا کنون تا حد زیادی نقش فرهنگ را نادیده انگاشته است. اما چرا تا کنون توجه کافی به نقش عوامل فرهنگی در این عرصه نشده است؟ تسلط مفروضات واقع‌گرایانه و نادیده انگاشتن سایر کنشگران روابط بین‌الملل به جز دولت‌ها در کم‌رنگ انگاشته شدن نقش فرهنگ موثر بوده است.

تقلیل کنشگران روابط بین‌الملل به دولت‌ها و یکپارچه انگاشتن دولت‌ها که به نادیده گرفتن نقش فرهنگ و هویت‌ها می‌انجامد از سوی بسیاری از نظریه‌پردازان مورد انتقاد قرار گرفته است.^۱

به بیان مارک راس^۲ حتی اگر رشته روابط بین‌الملل صرفاً با روابط بین دولت‌ها سروکار داشت، باز هم بی‌توجهی به ملاحظات فرهنگی مشکل‌آفرین می‌بود. زمانی که تعداد بیشتری از کنشگران، از سازمان‌های بین‌المللی گرفته تا سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چند ملیتی و گروه‌های ذینفع و جوامع قومیتی و تنوع فرهنگی آن‌ها را در نظر بگیریم، آنگاه ضرورت درک نقش نیروهای فرهنگی در عرصه‌ی بین‌الملل روشن‌تر خواهد شد (Ross, 1998: 181). به عنوان مثالی در این باره می‌توان به گردها اشاره کرد. طبق رویکردهایی که تمرکز خود را بر دولت به عنوان مهمترین کنشگر روابط بین‌الملل قرار می‌دهند هویت کرد موضوعیت نخواهد داشت. حال آن که در عمل، این هویت قومی در

۱ به عنوان نمونه مراجعه کنید به: (Black & Avruch, 1998: 35) (Ferguson, 1998: 16-23).

2 Marc H. Ross

عرصه روابط بین‌الملل اثرگذار است (Ferguson, 1998: 27). یوزف لپید^۱ و فردریک کراتوکویل^۲ نیز در کتاب بازگشت فرهنگ و هویت در نظریه روابط بین‌الملل ضمن انتقاد از نادیده گرفته شدن نقش فرهنگ و هویت در واقع‌گرایی بر ضرورت فرهنگی کردن نظریه روابط بین‌الملل تاکید دارند (Lapid & Kratochwil, 1996).

اگر از منظری سازه‌انگارانه بنگریم، بی‌توجهی به نقش فرهنگ در برداشت مدرن خردگرا و مادی از امنیت، دلایل فرهنگی - تاریخی دارد (Williams, 2007: 39). ویلیامز در فصلی از کتاب خود توضیح می‌دهد که این تصور که فرهنگ از امنیت جدا است و یک قلمرو مادی برای روابط راهبردی (قابل تفکیک از قلمرو فرهنگی) وجود دارد یک برساخته تاریخی است که در اندیشه سیاسی و فرهنگ غرب ریشه دارد (Williams, 2007: 8-22).

در نهایت، پل شارپ^۳ در توضیح این که چرا فرهنگ تا سال‌های اخیر در عرصه روابط بین‌الملل مغفول بوده به سه گروه اشاره می‌کند. یکی گروهی که بین روابط درون جوامع سیاسی و بیرون آن تمیز قائل می‌شود و معتقد است بیشتر زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در درون جوامع سپری می‌شود و در بین جوامع تنها روابطی ساده و سطحی و فارغ از عناصر فرهنگی جریان دارد. گروه دوم اساساً به مقوله فرهنگ بدبین است و معتقد است توضیحات مبتنی بر فرهنگ، اصولاً ناتوان هستند زیرا نه قدرت دارند، نه منطق و نه عدالت. گروه سوم فرضش بر این است که باورها به سادگی به وسیله عقل و شواهد آزموده می‌شود. واقعیت این است که هیچ یک از این سه گروه موفق نبوده‌اند و به تعبیر

1 Yosef Lapid

2 Friedrich V. Kratochwil

3 Paul Sharp

شارپ، «به نظر می‌رسد فرهنگ در مرکز مباحثات معاصر روابط بین‌الملل قرار دارد» (Sharp, 2004: 361-363).

در جستجوی ریشه‌های توجه مجدد به نقش فرهنگ در سیاست و روابط بین‌الملل شاید بتوان به تحولاتی مانند ظهور پدیده تروریسم و هراس از آنچه بنیادگرایی دینی خوانده می‌شود اشاره کرد. ساموئل هانتینگتون^۱ در مقاله معروف خود «برخورد تمدن‌ها» به بازگشت ادیان در عرصه سیاسی توجه کرده و به آنچه جرج ویگل^۲ تلاش برای «زدودن دین‌جدایی (سکولاریسم) از جهان» می‌خواند به عنوان یکی از ویژگی‌های عصر حاضر اشاره می‌کند (Huntington, 1993: 26). جفری هینس^۳ نیز در کتاب «دین، جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم» پوشش‌های بین‌المللی و فراملی کنشگران دینی و به طور خاص آنچه بازگشت جهانی ادیان نامیده شده را مورد توجه قرار داده است (هینس، ۱۳۸۱).^۴ همان‌طور که جونگسوک چای^۵ بیان کرده این تجدید حیات طلبی ادیان با تاکید بر خیزش اسلامی نقش مهمی در توجه دوباره به نقش دین و عوامل فرهنگی در عرصه روابط بین‌الملل داشته است (Chay, 1990).

در مجموع، آنچه پس از این تحولات به چشم می‌خورد توجه به نقش فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل است. با وجود این، دسته‌بندی جامعی از پیوندهای ممکن میان فرهنگ و عرصه روابط بین‌الملل ارائه نشده است. این امر ما را بر آن داشته تا با دسته‌بندی این پیوندها ارتباط دو مقوله فرهنگ و روابط

1 Samuel P. Huntington

2 George Weigel

3 Jeffrey Haynes

۴ برای مروری بر نقش بازخیزی دینی در تحول روابط بین‌الملل در قرن ۲۱ ن.ک. (Thomas, 2005). برای مروری بر نقش دین در

روابط بین‌الملل ن.ک. (Fox & Sandler, 2004)، (Pettman, 2004) و (Sandal & James, 2011).

5 Jongsuk Chay

بین‌الملل را به شکلی روشن ترسیم کنیم. بدین منظور پیش از هر اقدامی لازم است تا تعریفی از مفهوم فرهنگ ارائه دهیم.

تعریف مفهوم فرهنگ

به تعبیر مارکوس فیشر^۱ امروزه سه دریافت اصلی از معنای فرهنگ وجود دارد. یکی فرهنگ به معنای حرکت فکری، اخلاقی و زیبایی‌جویانه به سوی کمال؛ دیگری محصولات ناشی از حرکت مورد اشاره (مانند: ادبیات، نقاشی، مجسمه سازی و فیلم) و سومی به معنای مشخصی که گروهی از مردم به زندگی جمعیشان می‌دهند (Fischer, 2006: 28). جولی ریوز^۲ نیز در مقدمه کتاب فرهنگ و روابط بین‌الملل دو برداشت را درباره مفهوم فرهنگ از یکدیگر تمیز می‌دهد: یکی مفهومی که مدت‌ها برداشت غالب از فرهنگ بوده و آن را برای اشاره به هنر، موسیقی، ادبیات و به تعبیر متیو آرنولد^۳ «تعقیب کمال» به کار می‌برده است و دومی مفهومی که نگاهی انسان‌شناسانه به فرهنگ دارد و می‌گوید «ما همان فرهنگمان هستیم» (Reeves, 2004: 1). رابرت واکر^۴ نیز در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم فرهنگ در نظریه روابط بین‌الملل» با ارائه تقسیم‌بندی مشابه‌ای دو ایده از فرهنگ را یکی با «ادعای» جهانشمولی و دیگری خاص‌گرایانه از یکدیگر تمیز می‌دهد (Walker, 1990: 5).

در ادامه و ذیل عناوین روابط فرهنگی، فرهنگ و سیاست خارجی و نهایتاً نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل خواهیم دید که چگونه تعابیر متفاوت از فرهنگ به

1 Markus Fischer
2 Julie Reeves
3 Matthew Arnold
4 Robert Walker

قلمروهای متفاوتی از موضوعیت یافتن فرهنگ در روابط بین‌الملل گره خورده است.

۱- روابط فرهنگی

روابط فرهنگی در ارتباط با دو مفهوم دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم مطرح می‌شود. طبق تعریفی پذیرفته شده دیپلماسی فرهنگی «تبادل افکار، اطلاعات، هنر، شیوه زندگی، نظام ارزش‌ها، سنت‌ها، اعتقادات و دیگر جنبه‌های فرهنگ میان ملت‌ها به منظور تقویت تفاهم متقابل است» (Cummins, 2003). تا چندی پیش زمانی که از نقش فرهنگ در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل صحبت می‌شد، مقصود دیپلماسی فرهنگی بود که ضرورتاً اموری چون تقویت نفوذ فرهنگی یک کشور از طریق حمایت از سفر هنرمندان و یا آموزش زبان و فرهنگ یک کشور در دانشگاه‌های خارجی را شامل می‌شد (Belanger, 1999: 677). دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک رویه قرن‌ها ادامه داشته است. جهانگردان، مسافران و هنرمندان نمونه‌هایی از سفیران غیر رسمی و یا دیپلمات‌های فرهنگی بوده‌اند که به مبادلات فرهنگی در زمینه‌های مختلف همچون هنر، ورزش، ادبیات، موسیقی و علم می‌پرداخته‌اند (ICD, 2010). بعدها دفاتری در دستگاه سیاست خارجی کشورها عهده‌دار سرو سامان دادن به مبادلات فرهنگی بین کشورها شدند و بدین صورت روابط فرهنگی دو جانبه بین کشورهای مختلف به منظور دستیابی به اهداف بلند مدت به صورت ارتقاء منافع ملی، ایجاد رابطه و یا تقویت تفاهم اجتماعی - فرهنگی متقابل شکل گرفت.^۱

۱ برای مروری بر نقش رایزن‌های فرهنگی در این رابطه مراجعه کنید به (محسنیان راد، ۱۳۷۷).
برای آگاهی از مصادقات‌های روابط فرهنگی ایران به عنوان نمونه مراجعه کنید به روابط فرهنگی ایران با کشورهای چینی، هند، فرانسه، ارمنستان و ... از انتشارات وزارت خارجه.

اما روابط فرهنگی صرفاً روابط دو جانبه کشورها را در بر نمی‌گیرد. کشورها در قالب نهادهای مختلف به برقراری روابط چند جانبه فرهنگی نیز می‌پردازند. سازمان آموزشی علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) به عنوان مهمترین نهاد در این رابطه که با هدف فراهم آوردن عرصه‌ای برای روابط چندجانبه فرهنگی شکل گرفته است، این امکان را در اختیار کشورهای مختلف قرار داده تا هر یک در پیشبرد سهم خود از میراث فرهنگی بشر مشارکت کنند (Belanger, 1999: 677)^۱.

هنوز هم وقتی صحبت از نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل می‌شود عمدتاً ذهن‌ها به سمت مقوله‌ی دیرپای روابط فرهنگی می‌رود و بر این مبنا تصور می‌شود که مهمترین رابطه‌ی فرهنگی بین جوامع مختلف میان آن دسته از جوامع است که بیشترین مشابهت‌های فرهنگی را با هم دارند. به عبارت دیگر، توجه به عامل فرهنگ را به طور خاص در مورد همکاری میان کشورهایی با پیشینه‌ی فرهنگی مشابه در نظر می‌گیرند. بنا بر این برداشت، عده‌ای با استناد به مواردی که در عمل سطح همکاری کشورها نه بر اساس مشترکات فرهنگی بلکه بر مبنای عوامل سیاسی، امنیتی و یا اقتصادی شکل گرفته چنین استدلال کرده‌اند که فرهنگ نقشی حاشیه‌ای در عرصه روابط بین‌الملل دارد. در ادامه خواهیم دید که این برداشت که از تعریف اول از مفهوم فرهنگ در تقسیم‌بندی ارائه شده ناشی می‌شود تنها برداشت ممکن از مفهوم فرهنگ و در نتیجه از جایگاه آن در روابط بین‌الملل نیست.

اما روابط فرهنگی چه جایگاهی در حوزه روابط بین‌الملل به مفهوم اخص کلمه دارد؟ در این باره می‌توان بین دو رویکرد «قدرت سخت» و «قدرت نرم»

۱ برای مروری بر نقش یونسکو در سیاست جهان مراجعه کنید به: (Sewell, 1975).

تمیز قائل شد و رویکرد دوم را در هدایت روابط بین دولت-ملت‌ها مورد توجه قرار داد. ژوزف نای^۱ مفهوم قدرت نرم را به عنوان «توانایی متقاعد کردن از طریق فرهنگ، ارزش‌ها و ایده‌ها» در مقابل قدرت سخت با نمودی چون قدرت نظامی مطرح کرده است. به تعبیر دیگر، قدرت نرم وسیله‌ای برای جذب و اقناع است. اگرچه در تاریخ سیاست، دیدگاه مبتنی بر «قدرت سخت» در هدایت روابط منطقه‌ای و بین‌المللی مورد توجه دولت‌ها بوده است، اما امروز در عصر جهانی شدن ضرورت توجه به ابعاد دیگر قدرت بیش از پیش مشهود است. دیپلماسی فرهنگی به عنوان شکلی از قدرت نرم می‌تواند در همین راستا مورد توجه قرار گیرد. دیپلماسی فرهنگی زمینه مبادلات فرهنگی را فراهم می‌آورد و این مبادلات به نوبه خود از یک سو به تقویت مشترکات می‌پردازد و از سوی دیگر در جایی که تفاوت وجود دارد، زمینه درک انگیزه‌ها را فراهم می‌کند.^۲ از این منظر، دیپلماسی فرهنگی به عنوان آغازگر و یا تسهیل‌کننده مبادلات فرهنگی، نه تنها نسبت به دیپلماسی سیاسی درجه دو محسوب نمی‌شود، بلکه به عنوان جنبه ضروری آن مورد توجه قرار می‌گیرد (ICD, 2010).

بنا بر آنچه در این بخش مطرح شد دو نکته قابل ذکر است. اول آن که برخلاف دیدگاه سنتی به روابط فرهنگی، نقش این روابط صرفاً در مورد همکاری میان کشورهای پیشینه‌ی فرهنگی مشترک نیست. بر عکس، امروزه روابط فرهنگی را می‌توان از منظری دیگر و در پیوند با مفهوم قدرت نرم مورد توجه قرار داد. آنچه از آن با عنوان قدرت فرهنگی (ناشی از ادعاهای مربوط به برخورداری از تخصص و دانش) و قدرت نمادین (موقعیت برتر و اقتدار) یاد

1 Joseph S. Nye

۲ برای مروری بر اهمیت شناخت فرهنگی در مذاکرات و ارتباطات بین‌المللی مراجعه کنید به: (Cohen, 1991) و (Kappler, 2004).

می‌شود (Williams, 2007: 40) می‌تواند به عنوان قدرت نرم در روابط دولت‌ها نقش داشته باشد. بحث ادوارد سعید در مورد ارتباط فرهنگ و امپریالیسم نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد (سعید، ۱۳۸۲). اما آیا ارتباط فرهنگ و روابط بین‌الملل به همین‌جا ختم می‌شود؟ در ادامه پیوند بین مفهوم فرهنگ و یکی از زیرمجموعه‌های رشته روابط بین‌الملل یعنی سیاست خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- فرهنگ و سیاست خارجی

پس از دوره‌ای که در قسمت پیش تحت عنوان دیدگاه سنتی به روابط فرهنگی از آن یاد شد رفته رفته توجه به ابعاد دیگری از اثرگذاری فرهنگ بر سیاست در سطح فراملی مورد توجه قرار گرفت. همان‌طور که در مقدمه نیز اشاره شد این توجه از سوی برخی تحلیلگران به بازخیزی دینی نسبت داده شده است. فیشر ملموس‌تر شدن نقش فرهنگ در سیاست خارجی^۱ را با ظهور اسلام‌گرایی نظامی پس از جنگ سرد مرتبط می‌داند (Fischer, 2006: 27). به تعبیر عبدالعلی قوام، پرداختن به رابطه میان فرهنگ و سیاست خارجی در امتداد و به عنوان مراحل بعدی مطالعات دهه ۱۹۶۰ تحت عنوان فرهنگ سیاسی صورت گرفت (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۲). فرهنگ سیاسی عبارت است از مجموعه‌ای استارها، باورها و ارزش‌هایی که عملکرد یک نظام سیاسی خاص بر آن مبنای شکل یافته است (McLean & Mcmillan, 2003: 409) این اصطلاح که ابتدا از سوی گابریل آلموند^۲ و سیدنی وربا^۳ مطرح گشت «دربردارنده آگاهی نسبت به عملکرد نظام سیاسی، احساسات منفی و مثبت نسبت به آن و قضاوت ارزش‌گذارانه نسبت به نظام است»

1 Foreign Politics
2 Gabriel Almond
3 Sidney Verba

(Almond & Verba, 1965). اما فرهنگ و سیاست خارجی چه ارتباطی با یکدیگر دارد؟ در یک تقسیم‌بندی راه‌های اثرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی به سه شیوه عنوان شده است:

پیوند میان متغیرهای فرهنگی و سیاست خارجی را می‌توان از طریق تأکید بر سه بعد فرهنگی مورد مطالعه قرار داد: نخست شامل اعتقادات و اسطوره‌هایی می‌شود که به تجربه‌های تاریخی یک ملت و رهبرانش و نیز دیدگاه‌هایی که آنها نسبت به نقش و موقعیت جاری کشور خود به عرصه جهانی دارند ارتباط پیدا می‌کند. دومین مورد مربوط می‌شود به تصاویر و برداشت‌هایی که نخبگان سیاسی و عامه مردم نسبت به سایر ملت‌ها، نواحی دنیا و سایر کنشگران سیاست خارجی مانند نهادهای بین‌المللی در ذهن خویشان دارند و بالاخره سومین مورد فرهنگی عادات و ایستارها نسبت به حل مشکلات به طور اعم و برخورد با اختلافات و منازعات بین‌المللی به طور اخص می‌باشد. (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۲)

به تعبیر قوام، در بسیاری از موارد الگوهای رفتاری دولت‌ها که از طریق سیاست خارجی و شیوه‌های تبیین منافع ملی در سیاست بین‌الملل تجلی می‌یابد، با توجه به مختصات و ویژگی‌های هنجاری و فرهنگی و با در نظر گرفتن میزان برخورداری از قابلیت‌ها و توانایی‌های لازم، صورت‌های پیچیده گوناگونی به صورت استیلا، تساهل، همکاری، خودبستگی، آشتی‌پذیری، آشتی‌ناپذیری و جز این‌ها به خود می‌گیرد (قوام، ۱۳۸۴). فیشر نیز در مقاله خود با عنوان «فرهنگ و سیاسیات خارجی» راه‌های اثرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی را مورد توجه قرار داده است. به تعبیر وی، انگیزه‌های فرهنگی ممکن است به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به عنوان ابزار سیاست خارجی عمل کند. علاوه بر این، فرهنگ می‌تواند به اهداف سیاست خارجی نیز شکل دهد (Fischer, 2006: 55).

با وجود این، باید توجه داشت که فرهنگ تنها یکی از مولفه‌های اثرگذار بر سیاست خارجی است. فیشر به سه عامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی یعنی فرهنگ، ایدئولوژی و منافع مادی اشاره می‌کند و می‌نویسد با توجه به هرم نیازهای انسانی، در صورت تعارض بین این سه مؤلفه، این منافع مادی است که عموماً بر فرهنگ و ایدئولوژی رجحان داده می‌شود (Fischer, 2006: 52).

مطالعات موردی متعددی در مورد پیوندهای ممکن میان فرهنگ و سیاست خارجی در کشورهای مختلف صورت گرفته است که عمدتاً نقشی ثانوی برای فرهنگ در این عرصه قائل است.^۱ با این حال، به نظر می‌رسد در عرصه‌ی تصمیم‌های راهبردی، به دلیل اهمیت موضوع، رویکردهای جریان اصلی نیز اذعان دارند که نمی‌توان از این نقش (حتی اگر آن را نقشی حاشیه‌ای قلمداد کنیم) چشم‌پوشی کرد. در ادامه‌ی این بخش به نقش فرهنگ راهبردی از یک سو و ارتباط فرهنگ و منازعات بین‌المللی از سوی دیگر به عنوان دو زمینه‌ی دیگر از موضوعیت یافتن فرهنگ در عرصه‌ی روابط بین‌الملل می‌پردازیم.

فرهنگ راهبردی

مقصود از فرهنگ راهبردی «زمینه‌ای است که رفتارهای راهبردی را در بر گرفته و به آن معنا می‌دهد» (Gray, 1999: 51). بحث فرهنگ راهبردی در مقابل این دیدگاه که تصمیم‌گیرندگان در همه کشورهای به شیوه واحدی می‌اندیشند و رفتار می‌کنند مطرح شد و بدین ترتیب تفاوت میان سازمان‌های نظامی مختلف و سبک‌های ملی موضوعیت یافت (ریوز، ۱۳۸۷: ۲۳۴). با پایان جنگ سرد شاهد افزایش آثار مرتبط با فرهنگ راهبردی بودیم.

۱- به عنوان نمونه صرفاً در مورد سیاست خارجی امریکا رجوع کنید به: (Lovell, 1990)، (Baumgartner, 2008)، (Galtung, 1990) و (Ninkovich, 1990).

یکی از آثار منتشر شده در این باره کتاب رئالیسم فرهنگی: فرهنگ راهبردی و راهبرد کلان در تاریخ چین است که همان طور که گری نیز اشاره می‌کند سه نسل از مطالعه درباره فرهنگ راهبردی را معرفی کرده و نقطه اوج فعالیت فکری در هر نسل را به ترتیب حدوداً در اواخر دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می‌داند (Johnston, 1998; Gray, 1999: 49). جینی جانسون^۱ و همکارانش در کتاب فرهنگ راهبردی و سلاح‌های کشتار جمعی نیز به نقش فرهنگ در تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها درباره سلاح‌های کشتار جمعی پرداخته‌اند. آنان در این کتاب ضمن بررسی فرهنگ راهبردی در کشورهای مختلف شامل ایالات متحد آمریکا، روسیه، اسرائیل، هند، ایران، سوریه، چین و کره شمالی به مقایسه آنان پرداخته و در نهایت وجود یا عدم وجود فرهنگ راهبردی القاعده را مورد توجه قرار داده‌اند (Johnson et al., 2009). به تعبیر آنان ناکافی بودن رویکردهای تحلیلی سنتی و تکانه‌ی ناشی از حادثه یازده سپتامبر در توجه مجدد به فرهنگ راهبردی دخیل بوده است (Johnson et al., 2009: 5).

فرهنگ و منازعات بین‌المللی

مطالعات مختلفی درباره‌ی نقش فرهنگ در بروز و حل منازعات صورت گرفته است.^۲ به بیان بردال و همکارانش رویکردهای فرهنگی به منازعات، با تاکید بر شیوه‌های گوناگون اندیشیدن و برداشت در میان مردمان مختلف به زمینه‌های فرهنگی منازعات توجه دارد و مشکلات ارتباط و درک بین مردم مختلف با زمینه‌های فرهنگی متفاوت و پیامدهای نامطلوب اجتماعی آن را توضیح می‌دهد (Jacquin-Berdal et al., 1998: 7). برداشت‌های متفاوت فرهنگی و تحلیل الگوهای رفتاری به طور عمده بر اساس هنجارهای داخلی سبب می‌گردد

1 Jeannie L. Johnson

۲ - به عنوان مثال مراجعه کنید به: (Ross, 1998) و (Cohen, 1998)

تا الگوهای رفتاری ناشناس را بر اساس شناخته‌های خود ارزیابی کنیم و در نتیجه جهان ناشناخته را در درون جهانی که می‌شناسیم بنا نماییم. در چنین وضعیتی باید انتظار یک سلسله سوء تفاهم‌ها، سوء برداشت‌ها و نیز ارزیابی‌های خاص را از رفتار دیگران داشت که همین امر می‌تواند باعث تعارضات در سطحی بین‌المللی شود (قوام، ۱۳۸۴). با این حال، باید توجه داشت که اهمیت قائل شدن برای تفاوت‌های فرهنگی بدین معنا نیست که منازعات بین گروهی درباره خود تفاوت‌ها است. تفاوت‌های فرهنگی معمولاً آن چیزی نیست که گروه‌ها درباره آن‌ها می‌جنگند، بلکه این تهدیدها، ترس‌ها، تفاوت‌ها در مشروعیت‌زایی و یا سطوح متفاوت دسترسی به منابع است که در قالب تفاوت‌های فرهنگی مطرح می‌شود (Ross, 1998: 180).

پیش از ورود به بخش بعدی و بررسی نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل بد نیست نگاه نظریات مختلف روابط بین‌الملل به فرهنگ را مرور کنیم و در این میان به جایگاه فرهنگ در جامعه بین‌الملل و آنچه فرهنگ بین‌الملل خوانده می‌شود نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل

فیشر در بررسی نگاه پارادایم‌های عمده روابط بین‌الملل به فرهنگ می‌نویسد لیبرالیسم، فرزند خلف عصر روشنگری، انگیزه‌های فرهنگی را از آن سبب که مانع حاکمیت جهانی عقلانیت است رد می‌کند، عقلانیتی که از این منظر می‌تواند به همکاری بینجامد. واقعگرایی سنتی به فرهنگ به عنوان عامل انسجام می‌نگرد و از این حیث آن را منبعی برای قدرت دولت می‌داند. این پارادایم همچنین به نقش فرهنگ در رویه‌های سیاست خارجی کشورها توجه دارد. با وجود این، در نهایت معتقد است که دولت‌ها همواره در صورت تعارض، مصالح دولت را به

ملاحظات فرهنگی ترجیح می‌دهند. این در حالی است که نواقع‌گرایان اساساً با تقلیل فرهنگ به سطح واحد آن را نادیده می‌گیرند. از دید مارکسیسم، نقش فرهنگ و ایدئولوژی، مشروعیت بخشیدن به ساختار است. به تعبیر دیگر، فرهنگ ابزار تداوم چیرگی (هژمونی) طبقه حاکم است و از این حیث مارکسیسم نیز در دایره خردگرایی جای می‌گیرد (Fischer, 2006: 41-48).

از دید نظریه جامعه بین‌المللی یا مکتب انگلیسی، سیاست بین‌الملل چیزی بیشتر از روابط بین دولت‌ها است. دولت‌ها جامعه‌ای را با قوانین و هنجارهای خاص شکل می‌دهند و آنچه این جامعه را تقویت می‌کند فرهنگ است (ریوز، ۱۳۸۷: ۱۸۴). بدین ترتیب، می‌توان در آن از فرهنگ بین‌المللی یا فرهنگ در جامعه بین‌المللی یاد کرد. منظور از فرهنگ بین‌المللی ارزش‌ها و هنجارهای عامی است که در طول زمان مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قرار گرفته و دارای عملکردهای خاصی است. تجلی این فرهنگ را می‌توان در چارچوب عملکرد نظام‌های بین‌المللی و در قالب هنجارها، مقررات، قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی مشاهده کرد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۶) با وجود این، فیشر معتقد است تنها پارادایمی که به فرهنگ به عنوان عاملی راهگشا در فهم روابط بین‌الملل می‌نگرد سازه‌انگاری است. سازه‌انگاری به فرهنگ و هویت به عنوان سازنده سیاست بین‌الملل توجه ویژه دارد و بر آن است که تمام سیاسیات خارجی باید با توجه به فرهنگ درک شود (Fischer, 2006: 48-51).

از مطرح‌ترین نظریه‌پردازان سازه‌انگاری می‌توان به الکساندر ونت^۱ اشاره کرد. وی در نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل به رویکردهای مختلف دولت‌ها نسبت به سایر دول تحت عنوان «فرهنگ» های سه‌گانه‌ی آنارشی (فرهنگ هابزی،

1 Alexander Wendt

لاکی و کانتی) می‌پردازد. این فرهنگ‌ها ایده‌های مشترکی هستند که به شکل‌گیری منافع و توانمندی‌های دولت کمک می‌کنند و به روندهای نظام بین‌الملل شکل می‌دهند (Wendt, 1999).

اگرچه در سازه‌انگاری از نسخه ونتی تا رویکردهای رادیکال، به نقش فرهنگ و انگاره‌های معنایی توجه ویژه‌ای شده است اما تا کنون تنها یک نظریه‌ی کلان روابط بین‌الملل بر مبنای رویکرد فرهنگی ارائه شده که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل

نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل توسط ریچارد ند لیو^۱ مطرح شده است. وی چارچوبی برای مطالعه سیاست و یک نظریه روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. نظریه سازه‌انگاره وی از روابط بین‌الملل بر پایه نظریه‌های انگیزش و هویت‌یابی یونان باستان شکل گرفته است. این نظریه بر نیاز انسان به عزت نفس تأکید دارد و نشان می‌دهد که چگونه این عامل بر رفتار سیاسی در تمام مراحل رشد اجتماعی اثرگذار است. لیو نمونه‌های مطلوب (محض) از جهان‌های متفاوت متاثر از چهار انگیزه را معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه در هر یک از این نمونه‌ها منطق خاصی برای همکاری، منازعه و خطرپذیری حاکم است. وی با بررسی موردی برخی وقایع تاریخی، از یونان باستان گرفته تا جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، توضیح بدیعی از ظهور دولت و دلایل جنگ ارائه می‌کند (Lebow, 2008).

لیو سه انگیزه اساسی که نیازهای بشر را منعکس می‌کنند مورد توجه قرار می‌دهد: امیال مادی^۲، انگیزه معنوی^۳ و خرد^۴. وی انگیزه چهارمی به نام ترس را نیز

1 Richard Ned Lebow

2 appetite

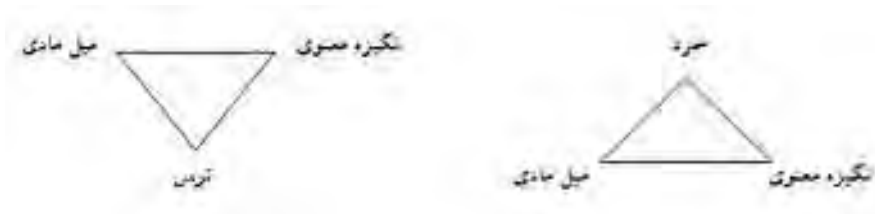
3 spirit

4 reason

به این تقسیم‌بندی سه گانه افلاطون و ارسطو اضافه می‌کند. در پس هر یک از این انگیزه‌ها منطقی نهفته است که به همکاری، منازعه و یا خطرپذیری می‌انجامد. میل مادی، انگیزه معنوی و خرد هر یک پتانسیل ایجاد نظم دارند. نظم سلسله مراتبی، نظم مبتنی بر عدالت و یا نظم مبتنی بر ترکیبی از اصول. ترس نیز می‌تواند به ایجاد نظم، اگرچه کوتاه مدت، بینجامد (Lebow, 2008: 505). به تعبیر وی، باید توجه داشت که انگیزه معنوی تنها یکی از سه انگیزه اصلی انسان است. دو انگیزه دیگر میل مادی و خرد است. میل مادی با توجه به این که بر تفکر معاصر در مورد جهان غلبه یافته و دید اصلی در روابط بین‌الملل را نیز شکل داده است، برای همگان آشنا است. لیبو بر آن است که لیبرالیسم، مارکسیسم و نسخه ونتی‌سازهانگاری در میل مادی ریشه دارد و هر یک، بی آن که خود اذعان کند، نمونه‌ای عالی از جهانی را در نظر می‌گیرد که در آن دارایی‌های مادی یک ارزش مسلط محسوب می‌شود. آنان به میل مادی با دید مثبت می‌نگرند و جهان آرام و حاصلخیز را جهانی می‌دانند که در آن دارایی‌های مادی یک ارزش مسلط است، هرچند در مورد نحوه رسیدن به چنین جهانی و شیوه توزیع ثروت در آن اختلاف نظر دارند (Lebow, 2008: 509). به بیان وی، واقعگرایی و لیبرالیسم هر دو انگیزه معنوی را نادیده می‌گیرند و آن دسته از واقع‌گرایان و لیبرال‌هایی که از وجهه در روابط بین‌الملل سخن می‌گویند نیز به آن نه به عنوان یک هدف، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای بیشینه کردن قدرت می‌نگرند. این پارادایم‌ها هویت کنشگران را نیز غیرمهم و نامربوط می‌شمرند (Lebow, 2008: 558).

بر مبنای این الگو می‌توان انگیزه‌های انسان و پیامدهای رفتاری آن را با

دو مثلث نشان داد (Lebow, 2008: 509):



در اولی خرد در راس مثلث قرار داشته و بر میل مادی و انگیزه معنوی حاکم است. هرچه یک جامعه نزدیکتر به راس خرد قرار داشته باشد منظمتر خواهد بود. اگر مبنای نظم بر پایه اصول پذیرفته شده‌ی عدالت باشد با ثبات‌تر نیز خواهد بود. زمانی که خرد کنترل خود را بر میل مادی و انگیزه معنوی از دست می‌دهد احتمال تغییر سریع به سمت جهان هراس پایه افزایش می‌یابد؛ مثلی وارونه که حرکت به سمت نظم و عدالت را حرکتی به بالا نشان می‌دهد و نقطه مقابل آن را به صورت سقوط به سمت بی‌نظمی و بی‌عدالتی تداعی می‌کند.

در جهان واقع، بیشتر جوامع در نقاطی میان دو مثلث قرار دارند. خرد نمی‌تواند همیشه به طور کامل بر میل مادی و انگیزه معنوی مسلط باشد و ترس همواره در عرصه روابط بین‌الملل حضور داشته است. با تشخیص مکان تقریبی جوامع در این نمودارها نکات مهمی درباره‌ی سیاست‌های آنان، از جمله در مورد سطح همکاری، نگاهشان به ماهیت منازعات، احتمال جنگ و در نهایت میزان خطرپذیری کنشگران آن آشکار می‌شود. (Lebow, 2008: 510-512)

لیبو تأکید می‌کند که خرد سطوح مختلفی دارد که عقل ابزاری تنها یکی از سطوح آن است. به تعبیر او، عقل ابزاری شمشیری دو لبه است و این امکان را در اختیار افراد می‌گذارد که از آن در جهت میل مادی و یا انگیزه معنوی استفاده کنند. عقل ابزاری شالوده‌نظم است چرا که اعمال انسان را قاعده‌مند و قابل پیش‌بینی می‌کند. عقل ابزاری این امکان را به افراد می‌دهد که بین اهداف و ابزارها

ارتباط برقرار کنند و از این طریق بخت خود را برای دستیابی به آنچه می‌خواهند افزایش دهند. سطح دوم خرد، کنشگران را در بازتعریف و تغییر رفتارهای خود در پی دریافت بازخورد از محیط یاری می‌کند. همین عامل است که در درک انسان از عملکرد محیطی که در آن قرار دارد مؤثر است. با این حال، باید توجه داشت که انسان‌ها تحت تاثیر احساسات و عواطف خود نیز هستند و خرد همواره در چنین فضایی عمل می‌کند (Lebow, 2008: 513-514).

با توجه به غلبه هر یک از انگیزه‌های مورد اشاره انواع مختلفی از جوامع شکل می‌گیرند. در جهان مبتنی بر خرد همکاری یک هنجار است زیرا کنشگران می‌دانند که همکاری یکی از پیش‌شرط‌های شادی و موفقیت انسان است. اما در آن میزان خطرپذیری به ماهیت جامعه باز می‌گردد. در جهان مبتنی بر انگیزه معنوی و میل مادی نیز همکاری عادی است. (در جهان مبتنی بر میل مادی هنجار بر مبنای منافع مشترک است). اما ویژگی اصلی جوامع مبتنی بر ترس را منازعه تشکیل می‌دهد. در این جوامع نه اهداف و نه ابزارهای منازعه هیچ یک توسط هنجارها محدود نمی‌شود. کنشگران امنیت را اولین دغدغه خود می‌دانند و در جهت افزایش قدرت خود تلاش می‌کنند (Lebow, 2008: 515-518).

وی در ادامه با استفاده از نظریه پیش‌نگری^۱ به توضیح خطرپذیری در هر یک از این جوامع می‌پردازد. بر مبنای نظریه پیش‌نگری، افراد برای مقابله با از دست دادن داشته‌ها بیشتر خطر می‌کنند تا برای به دست آوردن چیزهای جدید. وی با اشاره به خطرپذیری بالای افراد در مورد انگیزه‌های معنوی (با توجه به این

۱ (Prospect Theory) این نظریه توسط دانیل کانمن (Daniel Kahneman) و آموس تورسکی (Amos Tversky) مطرح شده و به بردن جایزه نوبل اقتصاد توسط کاهمن انجامیده است. تحقیقات کاهمن و تورسکی که نشان می‌دهد در عمل رفتار عاملان اقتصادی با آنچه که نظریه رفتار عقلانی پیش‌بینی می‌کرد منطبق نیست موجب تحولی اساسی در حوزه اقتصاد شد.

که اصولاً کسب افتخار اغلب مستلزم خطرپذیری است) نتیجه می‌گیرد جوامعی که عمدتاً بر اساس انگیزه‌های معنوی شکل گرفته‌اند بیشتر خطر می‌پذیرند. درباره ترس و جوامعی که مبتنی بر آن شکل گرفته‌اند نیز اشاره می‌کند که امنیت مسأله اساسی است (Lebow, 2008: 537&8). خطرپذیری و خطرگریزی جوامع مبتنی بر هر یک از انگیزه‌ها در جدول ذیل آمده است.

در مورد به دست آوردن	در مورد از دست دادن	
خطرگریز	خطرپذیر	میل مادی
خطرگریز	کم و بیش خطرپذیر	ترس
خطرپذیر	بسیار خطرپذیر	انگیزه معنوی

این میزان متفاوت خطرپذیری در جوامع متفاوت مستقیماً می‌تواند بر سیاست خارجی آن‌ها اثر گذار باشد. این مورد درباره تمایل کنشگران مختلف به غنی‌سازی هسته‌ای و به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای نیز وجود دارد (Lebow, 2008: 564).

نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل را نیز می‌توان به عنوان نمونه‌ای از رویکرد انسان‌شناختی به فرهنگ به شمار آورد که البته بر خلاف رویکردهایی چون برخورد تمدن‌های هانتینگتون گاهی جزم‌اندیشانه و جوهرگرایانه به فرهنگ ندارد. لیو اذعان دارد که جوامع مختلف در برهه‌های مختلف زمانی در نقاط مختلفی از لحاظ چیرگی هر یک از انگیزه‌های اقدام بشری قرار دارند. این نقاط به هیچ وجه ثابت و پایدار نیستند. بلکه صرفاً محدوده‌ای تقریبی را در بر می‌گیرند. این رویکرد انسان‌شناسانه‌ی نسبی‌گرا، نقطه مقابل رویکرد روابط فرهنگی است که

در آن برداشت از فرهنگ بیشتر به هنر، ادبیات، موسیقی و «تعقیب کمال» نزدیک است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش کردیم تا پیوندهای ممکن میان فرهنگ و عرصه روابط بین‌الملل را در مجموعه‌ای واحد گردآوریم. نشان دادیم که در گذشته‌ای نه چندان دور، زمانی که صحبت از نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل می‌شد، ذهن‌ها به سمت روابط فرهنگی معطوف می‌گشت و تصور می‌شد که مهمترین روابط فرهنگی میان جوامع مختلف، بین آن دسته از جوامع است که بیشترین مشابهت‌های فرهنگی را دارند. در پی چنین برداشتی، عده‌ای با استناد به مواردی که در عمل سطح همکاری کشورها نه بر اساس مشترکات فرهنگی و یا پیشینه فرهنگی مشترک، بلکه بر مبنای عوامل سیاسی - اقتصادی شکل گرفته چنین استدلال کرده‌اند که فرهنگ نقشی حاشیه‌ای در عرصه روابط بین‌الملل دارد. اما دیدیم که بین دو مقوله فرهنگ و روابط بین‌الملل پیوندهای عمیق‌تری وجود دارد. حتی درباره مفهوم روابط فرهنگی نیز نگرستن به فرهنگ به عنوان قدرت نرم دیدگاه سنتی را به چالش کشیده و ابعاد وسیع‌تری برای آن ایجاد کرده است. همین برداشت اخیر است که در عصر جهان‌ش فرهنگی اهمیت یافته و تلاش فکری زیادی را به خود معطوف کرده است. از جمله عده‌ای را بر آن داشته تا از امپریالیسم فرهنگی سخن بگویند و برخی را وادار کرده تا در برابر هراس از جهان‌ش موضع‌گیری کنند.

در ادامه به نقش فرهنگ در سیاست خارجی به عنوان یکی از ملموس‌ترین حوزه‌های تصمیم‌گیری در عرصه روابط بین‌الملل پرداختیم و بدین ترتیب ملاحظه کردیم که ارتباط فرهنگ و روابط بین‌الملل از روابط و «موضوعات

فرهنگی» فراتر می‌رود و دامنه‌ای به وسعت کل تصمیمات سیاست خارجی دارد، بدین ترتیب که هر تصمیم در این عرصه، همچون دیگر عرصه‌های تصمیم‌گیری، از فرهنگ متاثر است. نقش فرهنگ در تصمیمات راهبردی و آنچه فرهنگ راهبردی خوانده می‌شود موضوع دیگری بود که به آن پرداختیم. دیدیم که برخلاف رویکردهایی که برای تصمیم‌گیرندگان در همه کشورها شیوهی واحدی از اندیشیدن و رفتار قائل هستند، در رویکرد فرهنگ راهبردی تفاوت میان سازمان‌های نظامی مختلف و سبک‌های ملی مورد توجه قرار می‌گیرد. اشاره به نقش انگاره‌های فرهنگی در بروز و حل منازعات بُعد دیگری از ارتباط بین دو مقوله فرهنگ و روابط بین‌الملل را شامل می‌شود. نقش تفاوت‌های فرهنگی در بروز سوء تفاهم‌ها، اختلافات و منازعات از یک سو و ضرورت توجه به عوامل فرهنگی در روندهای حل منازعات از سوی دیگر مسأله‌ای بود که در این مورد مطرح شد. بدین ترتیب، پس از اشاره به راه‌های مختلف موضوعیت یافتن فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل به مروری بر نگاه نظریات مختلف روابط بین‌الملل به نقش و جایگاه فرهنگ پرداختیم و در نهایت نظریه سازه انگارانه ند لیو با عنوان نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار دادیم.

بر مبنای این نظریه که بر پایه سه انگیزه مطرح شده توسط افلاطون و ارسطو و با به کارگیری نظریه پیش‌نگری کانمن و تورسکی طرح شده است ویژگی‌های جوامع مختلف، و به طور خاص نحوه تصمیم‌گیری و خطرپذیری آنان، متاثر از انگاره‌های فرهنگی آنان است. با وجود این، همان‌طور که خود لیو نیز تأکید کرده است مقصود از نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل نادیده گرفتن سایر انگیزه‌های اقدام و تصمیم‌گیری نیست. انگیزه‌های معنوی تنها یکی از عوامل مؤثر در روند تصمیم‌گیری انسان است. بعدی که در بررسی‌های پیشین در مورد روابط

بین‌الملل نادیده انگاشته شده بود و اکنون تحولات عرصه بین‌الملل نادیده انگاشتن آن را پرهزینه‌تر از پیش کرده است.

در مجموع می‌توان گفت دستیابی به درکی صحیح از پویای بین‌المللی نیازمند توجه خاص به نقش فرهنگ، به ویژه در معنای انسان‌شناختی آن (شامل انگاره‌های معنایی- هویتی) است که البته برای دهه‌ها و در پی سلطه رویکردهای مادی بر رشته روابط بین‌الملل مغفول بوده است. توجه به فرهنگ امکان توضیح و پیش‌بینی سیاست‌هایی را فراهم می‌آورد که در غیر این صورت و با تکیه‌ی صرف بر خردگرایی جریان اصلی و با تمرکز بر انگیزه‌های مادی غیرمنطقی تلقی می‌شد. امروز تحولات ایجاد شده در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل که بیش از هر چیز پاسخی به تحولات جهان خارج است، به توجه روز افزون به نقش انگاره‌های معنایی منجر شده است. در این راستا شایسته است تا پژوهشگران ایرانی نیز توجه بیشتری به نقش فرهنگ و عوامل معنایی در توضیح رفتارها و پدیده‌ها در عرصه روابط بین‌الملل مبذول دارند.

منابع

- سعید، ادوارد. (۱۳۸۲)، «فرهنگ و امپریالیسم»، ترجمه اکبر افسری. تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- ریوز، جولی. (۱۳۸۷)، «فرهنگ و روابط بین‌الملل»، ترجمه محسن بیات. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، «فرهنگ: بخش فراموش شده و یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل»، سیاست خارجی، شماره ۷۴، (تابستان) ص ۳۰۴-۲۹۱.

- محسنیان راد، مهدی (۱۳۷۷)، «نقش اعتبار منابع در ارتباطات نمایندگان فرهنگی در مجموعه مقالات روابط فرهنگی»، تهران: معاونت پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مرکز مطالعات ایرانی و بین‌المللی.
- هینس، جف (گردآورنده). (۱۳۸۱)، «دین، جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم»، ترجمه داوود کیانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Almond, Gabriel A.; Verba, Sidney (1965) *The Civic Culture*. Boston, MA: Little, Brown and Company.
- Baumgartner, Jody C. et al. (2008) "A Clash of Civilizations? The Influence of Religion on Public Opinion of U.S. Foreign Policy in the Middle East". *Political Research Quarterly*. vol 61, no. 2 (June).
- Belanger, Louis (1999) "Redefining Cultural Diplomacy: Cultural Security and Foreign Policy in Canada", *Political Psychology*. vol. 20, no. 4 (Dec.) pp. 677-699.
- Black, Peter W; Avruch, Kevin (1998) "Culture, Power and International Negotiations: Understanding Palau-U.S. Status Negotiations" in Jacquin-Berdal, Dominique; Oros, Andrew and Verweij, Marco. *Culture in World Politics*. London: Palgrave Macmillan. pp. 34-60.
- Chay, Jongsuk. (1990) *Culture and International Relations*. New York: Praeger
- Cohen, Raymond. (1991) *Negotiating Across Cultures: International Communication in an Interdependent World*. Washington DC: United States Institute of Peace Press.
- Cohen, Raymond (1998) "Conflict Resolution across Cultures: Bridging the Gap" in Jacquin-Berdal, Dominique; Oros, Andrew and Verweij, Marco. *Culture in World Politics*. London: Palgrave Macmillan. pp. 116-133.
- Cummings, Milton C. (2003) *Cultural Diplomacy and the United States Government: A Survey*. Washington D.C: Center for Arts and Culture.
- Ferguson, Yale H. (1998) "Looking Backwards at Contemporary Politics" in Jacquin-Berdal, Dominique; Oros, Andrew and Verweij, Marco. *Culture in World Politics*. London: Palgrave Macmillan. pp. 11-33.
- Fischer, Markus (2006) "Culture and Foreign Politics" in Brenda Shaffer ed., *Limits of Culture: Islam and Foreign Policy*. Cambridge, MA: MIT Press, pp. 27-64.

- Fox, Jonathan; Sandler, Shmuel. (2004) *Bringing Religion into International Relations (Culture and Religion in International Relations)*. New York: Palgrave Macmillan.
- Galtung, Johan (1990) "U.S. Foreign Policy as Manifest Theology" in Chay, Jongsuk. (Editor) *Culture and International Relations*. New York: Praeger. pp. 119-140.
- Gray, Colin S. (1999) "Strategic Culture as Context: The First Generation of Theory Strikes Back". *Review of International Studies*. vol. 25, no. 1 (Jan.) pp. 49-69.
- Haynes, Jeffrey (2008) "Religion and Foreign Policy Making in the USA, India and Iran: Towards a Research Agenda". *Third World Quarterly*, vol. 29, issue 1 (Feb) pp. 143-165.
- Huntington, Samuel P. (1993) "The Clash of Civilizations?" *Foreign Affairs*. vol. 72, no. 3 (Summer) pp. 22-49.
- ICD (The Institute for Cultural Diplomacy) (2010) "Cultural Diplomacy". http://www.culturaldiplomacy.org/index.php?en_culturaldiplomacy (Accessed:2013-10-26)
- Jacquin-Berdal, Dominique; Oros, Andrew; Verweij, Marco (1998) *Culture in World Politics*. London: Palgrave Macmillan.
- Johnson, Jeannie L.; Kartchner, Kerry M.; Larsen, Jeffrey A. (2009) *Strategic Culture and Weapons of Mass Destruction: Culturally Based Insights into Comparative National Security Policymaking (Initiatives in Strategic Studies: Issues and Policies)*. New York: Palgrave Macmillan.
- Johnston, Alastair Iain (1998) *Cultural Realism: Strategic Culture and Grand Strategy in Chinese History*. Princeton: Princeton University Press.
- Kappeler, Dietrich (2004) "The Impact of Cultural Diversity on Multilateral Diplomacy and Relations" in Slavik, Hannah (ed.) *Intercultural Communication and Diplomacy*. Malta and Geneva: Diplo Foundation. pp. 79-82.
- Lapid, Yosef; Kratochwil, Friedrich V. (eds.) (1996) *The Return of Culture and Identity in IR Theory*. Boulder, Colo.: Lynne Rienner Publ.
- Lebow, R. Ned. (2008) *A Cultural Theory of International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lebow, R. N. (2009) "Culture and International Relations: The Culture of International Relations". *Journal of International Studies*, vol. 38, pp. 153-159.

- Lovell, John P. (1990) "The United States as Ally and Adversary in East Asia: Reflections on Culture and Foreign Policy" in Chay, Jongsuk. (Editor) *Culture and International Relations*. New York: Praeger. pp. 89-102.
- McLean, Iain; Mcmillan, Alistair (2003) *Oxford Concise Dictionary of Politics*. Oxford: Oxford University Press.
- Ninkovich, Frank (1990) "Culture in U.S. Foreign Policy since 1900" in Chay, Jongsuk. (Editor) *Culture and International Relations*. New York: Praeger. pp. 103-118.
- Pettman, Ralph (2004) *Reason, Culture, Religion: The Metaphysics of World Politics (Culture and Religion in International Relations)*. New York: Palgrave Macmillan.
- Reeves, Julie. (2004) *Culture and International Relations: Narratives, Natives and Tourists* (Routledge Advances in International Relations and Politics). London: Routledge.
- Ross, Marc H. (1998) "The Cultural Dynamics of Ethnic Conflict" in Jacquin-Berdal, Dominique; Oros, Andrew and Verweij, Marco. *Culture in World Politics*. London: Palgrave Macmillan. pp. 156-186.
- Said, Edward W. (1993) *Culture and Imperialism*. London: Chatto and Windu.
- Sandal, Nukhet A.; James, Patrick (2011) "Religion and International Relations Theory: Towards a Mutual Understanding". *European Journal of International Relations*, vol. 17 no. 1 (March) pp. 3-25.
- Sewell, James P. (1975) *UNESCO and World Politics*. Princeton: Princeton University Press.
- Sharp, Paul (2004) "The Idea of Diplomatic Culture and It's Sources" in Slavik, Hannah (ed.) *Intercultural Communication and Diplomacy*. Malta and Geneva: Diplo Foundation. pp. 361-380.
- Slavik, Hannah (ed.) (2004) *Intercultural Communication and Diplomacy*. Malta and Geneva: Diplo Foundation.
- Thomas, Scott M. (2005) *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-First Century (Culture and Religion in International Relations)*. New York: Palgrave Macmillan.
- Walker, Robert B. J. (1990) "The Concept of Culture in the Theory of International Relations" in Chay, Jongsuk. *Culture and International Relations*. New York: Praeger. pp 3-17.
- Wendt, Alexander (1999) *Social Theory of International Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Williams, Michael C. (2007) *Culture and Security: Symbolic Power and the Politics of International Security*. USA: Routledge.

